

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان
۱۱ جون ۲۰۱۶

تغییر ستراتیژی در قبال اسلام سیاسی!؟

در تحولی تازه در راستای سیاستی که زندگی انسانها بدون هیچ تأملی فدای منافع نظام سرمایه داری می گردد، فیگور دیگری در هیأت رهبری طالبان در حمله هواپیماهای بدون سر نشین امریکا در روز شنبه ۲۱ ماه می، ظاهراً در حین برگشت از ایران و در منطقه دالبندين واقع در قلمرو پاکستان کشته شد.



کشته شدن ملا منصور که مانند بسیاری از رهبران طالبان در مدرسه حقانیه در پاکستان آموزش دیده بود، نمی تواند در شرایط عینی زندگی مردم در جغرافیای افغانستان، فرا تر از چاشنی برای تبلیغات، ارزش دیگری داشته باشد. در سطح بین المللی از تغییر ستراتیژی دولت امریکا و شخص او باما در قبال طالبان و دولت پاکستان صحبت می گردد. گر چه نمی توان نقش افراد را حتی در تشکیلاتی چون تشکیلات طالبان که عمدتاً یک پروژه استخباراتی دولت پاکستان به کمک سرمایه داری غرب و عربستان سعودی است، نادیده گرفت، ولی با در نظر داشت گزینه استفاده از دین و اسلام سیاسی توسط کابینتالیست های غربی و امریکا، تغییر ستراتیژی دولت امریکا مردود است و کشتن ملا منصور نمی تواند چیزی فراتر از یک حرکت تاکتیکی در گزینش مهره های مفید تری در راستای تأمین منافع شان باشد. در دولت وحدت ملی و دولت سلف شان به ریاست حامد کرزی، هم طالبان همواره به عنوان ناراضیان سیاسی تعریف شده و هیچ گاه اراده ای وجود نداشته است که حتی بدترین مورد جنایات طالبان در رابطه با ماهیت این گروه متحجر در

راستای خفه کردن آزادی، مشروعیت دادن به زن ستیزی با توسل به شریعت محمد، نفرت پراگنی بر مبنای تبار گرایی، در حد لفظ تقبیح و افشاء گردد.

سردمداران نظام حاکم همواره تلاش ورزیده اند همه تقصیرات را از اصل تشکیلات طالبان و افق دید آنها که جنایات شان را با آن توجیه می کنند، حذف شده و به افرادی از آنها تقلیل داده شود. در موارد متعدد، با آن که طالبان مسئولیت جنایتی را پذیرفته اند، دولت و مدیای وابسته به نظام، در زیر فشار افکار مردم کشتار و حمله انتحاری را جنایت نامیده اند ولی از جانی خواندن طالبان اباء ورزیده اند. مهره هائی چون گیلانی مستقیماً جنگ با طالبان را نادرست خوانده و همزمان با آن که به نمایندگی از دولت وحدت ملی صحبت می کند، بدون هراس از آشنائی و روابط نزدیکش با رهبری طالبان سخن می گوید.

پذیرش حاکمیت افکار طالبانی برای دولت غنی و عبدالله هم معضله ای نیست. چون منطق و حربه دین، رکن اصلی موجودیت هر دوجناح را تشکیل می دهد، و تفاوت شان تنها در شیوه استفاده از این حربه در تأمین منافع سیاسی و اقتصادی هریک نهفته است. نه تنها طالبان که قاتلین و مهره های جنایتکار و به شدت عقبگرای دیگر مانند گلبدین حکمتیار سر دسته حزب اسلامی که مانند ملا عمر، ملا منصور و اکثر رهبران گله های مجاهد، در آخور دستگاه استخباراتی نظامیان پاکستان پرورش یافته اند، در راستای وعده اشرف غنی در از میان بردن فاصله میان ارگ و مسجد، بدون توجه به هزاران قربانی جنگهای کابل، علاوه بر آن که از محاکمه شدن برائت حاصل می نماید، گستاخانه با مصونیت تمام و گرفتن امتیازات مادی و کسب مجدد قدرت به کابل راه می یابد. احزاب جنایت پیشه ای چون جمعیت اسلامی که رهبرش وزیر خارجه دولت وحدت ملی است و اتحاد اسلامی که در جنگ با حزب اسلامی گلبدین کابل را در تابستان سال ۱۹۹۵ به جهمی برای باشندگان آن تبدیل کرده بودند، بالدرنگ با اسلام محوری بنای اتحاد جدیدی را با حزب گلبدین می گذارند.

دلیل این امر نیز بسیار روشن است. بنابر ماهیت نظام طبقاتی که ناسیونالیسم و تبارگرایی رکنی از آن است و به دلیل تقابل منافع متضاد طبقات مختلف مربوط به یک ملیت، تبارگرایان منصوب به یک ملیت منافع فردی شان را به عنوان منافع ملیتی که خود را رهبر آن تراشیده اند، جا زده و آن ملیت را به دفاع از آن ملزم می دانند. آنزمان که تفاوت سهمگین سهم استفاده از ثروت خلق شده به دست مردم؛ آشکار گردیده و مردم عملاً میزان فقر و سیه روزی شان را در تناسب معکوس با انباشت ثروت به دست "رهبران" قومی شان می بینند، تیغ تبارگرایی از بُرش باز مانده و مجدداً اسلام محوری جاگزین آن می گردد.

تاریخ آگنده از جنایت و وحشت چند دهه اخیر احزاب جنایتکار اسلامی پر ازین پیوند ها و گسست هاست. پیوند ها و گسست هائی که بر اساس منافع فردی سردمداران باند های اسلامی و نیاز های آفرینندگان و تمویل کنندگان بیرون مرزی آنها شکل می گیرد. دولت وحدت ملی، طالبان، حزب اسلامی و دیگر مهره های کوچک و بزرگ گروه های اسلامی، همه سر و ته یک نظام اند، منافع نظام در کل و مؤثریت استفاده از بخش معینی از گروه های اسلامی در مقطع معینی از زمان، جایگاه نیرو های مربوط به نظام را در عرصه قدرت تعیین می کند.

تکنوکرات های تبارگرایی چون غنی، منفعت استفاده از نیروی تخریبی دین را نه فقط در حذف فزینی افراد، بلکه در تخدیر اذهان آحاد جامعه، ایجاد وحشت و عدم مصونیت و به حاشیه کشیدن مبارزه طبقاتی و فراهم نمودن زمینه تداوم حاکمیت سرمایه را به خوبی متوجه شده اند. دست اندرکاران دولت وحدت ملی با کنترل بر بعد اقتصادی جامعه، داده های فکری در جامعه را نیز مدیریت می کنند. اعتراضات خشمگینانه و به جای مردم را در موارد مختلف از جمله

اعتراض به زجر کشی فرخنده، اعتراض به قتل شکیلا و سنگسار رخشانه را توانسته اند بابرکناری چندتن از مسئولین نیروی های امنیتی خفه کنند. گویا با تغییر مهره هائی ماهیت سیستم حاکم تغییر خواهد کرد.

حذف فزیکى ملا منصور را نیز می خواهند چنین جلوه دهند که، گویا این ملا منصور بوده است که اداره جنایتکاران طالب را در دست داشته و با نبود او، ماهیت طالبان تغییر کرده و از وحشت و جنایتکاری آنها کاسته خواهد شد.

همزمان حذف فزیکى یکی از مهره های طالبان را چرخشی در ستراتیژی امریکا در برابر پاکستان و طالبان وانمود می کنند. ناتو و امریکا از قبل از مخفیگاه های امن طالبان در پاکستان آگاه بوده اند. آنها می دانند تغییر رهبری در طالبان صرفاً یک آرایش شکلی توسط آی. اس. آی بوده و در ماهیت این گروه تغییری ایجاد نمی کند. آنها از تجمع ۱۸ نفر از شورای رهبری طالبان به اضافه یکی از خونخوارترین معاونین منصور، سراج الدین حقانی و فرماندهان محلی آنها که در جلسه ای در شهر کوپته پاکستان برای گزینش جانشین ملا منصور گرد آمده بودند، نمی توانستند مطلع نباشند. شورای رهبری طالبان در این جلسه بدون هیچ عکس العملی از جانب امریکا و ناتو، آنچه را که باید انجام می دادند، انجام دادند. تغییر ستراتیژی در برابر طالبان و پاکستان نمی تواند همراه با سکوت در پروسه بعدی جنایت طالبان همراه باشد. حد اقل معیار تغییر ستراتیژی، همانا بستن مدارس طالبان و مراکز سر بازگیری آنها در پاکستان می باشد. و اگر پاکستان از در مخالفت با آن پیش بیايد، تحمیل تحریم اقتصادی بر پاکستان گزینه دیگری می تواند باشد.

اعلام سرتاج عزیز مبنی بر عدم کنترل پاکستان بر طالبان، بیشتر این باور را تقویت می کند که مرگ منصور دست پاکستان را با توجیه عدم کنترل بر طالبان در جنایات بیشتر در افغانستان باز بگذارد، بدون این که ناگزیر از پاسخگویی در برابر افکار عامه باشد.

تغییر سیاست امریکا در برابر طالبان حتی اگر واقعیت هم باشد، نمی تواند تغییری در جهت بهبود زندگی مردم عادی و کارگران را در افغانستان به ارمغان بیاورد. برای تغییر بایست نظام موجود و ستون هائی که نظام را بر آنها استوار کرده اند واژگون گردد. این امر بدون دخالت طبقه کارگر که با اسلحه نبرد طبقاتی مسلح بوده و در حزب خودش متشکل شده باشد، ممکن نیست.

تغییر سیاست امریکا در برابر طالبان حتی اگر واقعیت هم باشد، نمی تواند تغییری در جهت بهبود زندگی مردم عادی و کارگران را در افغانستان به ارمغان بیاورد.